

محفلة
تطبخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی سومین محفل طنز خود را در دیماه برگزار کرد. دوتای قبلی در حسینه هنر برگزار شده بودند. این بار خواستیم که از گذشته درس گرفته باشیم و دیگر کسی مجبور نباشد به خاطر نبود فضا و صندلی، ایستاده مراسم را تماشا کند. به همین خاطر سینما فلسطین را برای برگزاری نطنز ۳ انتخاب کردیم. در ابتدا سالن سه که ۱۷۵ نفر ظرفیت دارد را در نظر گرفته و خودمان را برای این تعداد تماشاگر آماده کرده بودیم. تا صبح روز برگزاری هم آمادگی خود را برای این تعداد حفظ کرده بودیم تا اینکه خبر رسید سالن یک را برای ما در نظر گرفته‌اند. سالنی با ۵۰۰ نفر ظرفیت! آمادگی مان می‌خواست از خود بی خود شود اما کنترلش کردیم.

حقیقتاً بعد از برگزاری خدا را شکر کردیم که مراسم در سالن ۱۷۵ نفره برگزار نشد وگرنه باز باید با تجربه گذشته رو به رو می‌شدیم و این بار تعداد بیشتری را ایستاده می‌دیدیم. مراسم ۹ دی برگزار شد و طبیعی بود که کمی فتنه داخل آن بریزیم. سینما هم یکی از موضوعات محفل بود. البته تا روز قبل از مراسم! اتفاقاتی که دو سه روز مانده به مراسم افتاد، برنامه ما را هم تحت الشعاع قرار داد. ما که دیدیم قضیه داغ است کمی پیاز داغ فتنه‌اش را بیشتر کردیم که از دهن نیفتد! شعر، نثر، استندآپ، موسیقی طنز و کلیپ پای ثابت محفل‌ها شده‌اند. البته علی سلیمانی هم با استندآپی از مهمان ما بود.

در این کتابچه علاوه بر اینکه یک بیوگرافی مختصر از طنزپردازها می‌خوانید، با برنامه‌های اجرا شده هم احساس نزدیکی بیشتری را تجربه خواهید کرد.







محمد حسین مهدویان

محمد حسین دهم مرداد ۱۳۶۹ متولد شد. وی همزمان با طی مراحل رشد، به تعلیم شعر هم همت گمارد و طولی نکشید که متوجه شد که نه، یک چیزهایی در وجود خودش دارد! عباس احمدی در کسوت پیر و مراد او شبانه روز برایش انرژی نهاد تا با مخزنی، وی را از تحصیل در مقطع دکتری رشته علوم قرآن و حدیث منصرف و به یادگیری الفبای طنز ترغیب نماید و بالاخره موفق شد!

مال ماست

ای گل پسر بکوش کمی فتنه‌گرشوی
بلکه سهامدار حقوق بشرشوی
در کله تو هست اگر باد اغتشاش
باید شبیه فتنه‌گران، کله‌خرشوی

هر قدر هم - عزیز دلم - کله‌خرشدی
قانع نشو، تلاش بکن بیشترشوی
مفتی بده همیشه سواری به این و آن
تا بر مقام مفت خوری، مفتخرشوی

شاید تو را برند به کهریزک البته
در این مسیر سعی کن اهل خطرشوی
اما همیشه سبز بمان تا که سبز تر
از جلبکان حاشیه‌های خزرشوی

تکرار میکنم که فقط گاو باش، گاو
البته ماده باش، نری گاو نرشوی
چون ما فقط به نیت دوشیدن آمدیم
با این امید بود که از لندن آمدیم

ما چیز می‌کنیم که هر چیز مال ماست
پست و مقام و پول و زن و میز مال ماست
سبزی برای ماست فقط، پس از این به بعد
ریحان و شنبلیله و گشنیز مال ماست

یارانه‌ای که این همه سال است دایما
توی حسابتان شده واریز مال ماست
اصلا من و شما که ندارد عزیز من
باور کنید مال شما نیز مال ماست

هر جا که بحث بر سر آراء ملت است
فوری شده است شاخک ما تیز، مال ماست
پیروزی نهایی هشتاد و هشت هم
خیلی تمیز و شیک و دل‌انگیز مال ماست

هم رای مردمان لرستان برای ما
هم کل رای مردم تبریز مال ماست
ما که هنوز غرق خیال و توهمیم
دنبال پس گرفتن آراء مردمیم

حالا که دور دولت مشتی حسن شده
به به چقدر مملکت ما خفن شده
هرگونه اختلاس و رکود و تورمی
از بیخ توی دولت او ریشه کن شده

این دولت و کلید و تدابیر خوشگلش
حلال مشکلات بزرگ وطن شده
آزادی بیان همه جا موج می‌زند
البته شیخ، صاحب دستِ بزن شده

از برکت عوائد برجام، کاملاً
تهران شبیه منطقه منهتن شده
أملت شده است لاکچری مایه دارها
هر دانه تخم مرغ که نهصد تومن شده

از بس که شیخ توی امورش موفق است
این بیت زیر، ورد لب مرد و زن شده
ما را خلاص کن حسن از گیر دولتی
زاییده ایم زیر تدابیر دولتی

حالا بیا به فتنه مرده نفس بده
افسار عقل را به هوا و هوس بده
بنشین و هی به بال و پر ما قفس بده
اصلاً به ما همه لقب خار و خس بده

یا این همه توهم خود را تمام کن
یا که بیا و رای مرا نیز پس بده
خنک خدا علیه خودت کودتا نکن
محمود، جان مادرت این کار را نکن



برای تماشا کد QR را اسکن کنید.



علی سلیمانی

سال ۱۳۵۰ در تهران متولد شد. او مدرک کارشناسی نمایش از دانشگاه آزاد دارد و بازیگری و طراح دکور بودن را خیلی زیاد تجربه کرده است. سلیمانی خیلی سعی در پیوند دادن کاراته با فوتبال داشته و در هر دو رشته عرقش در آمده. بعضی‌ها فوتبال شائولین را اختراع او می‌دانند. از کارهای ماندگار او می‌توان به بازی در سریال وضعیت سفید و کارگردانی مشترک فیلم سینمایی اشنوگل اشاره کرد. او در سومین شب طنز انقلاب اسلامی با استندآپی از خاطرات دهه ۶۰ گفت.



برای تماشای استندآپ او کد زیر را
اسکن کنید



علی زکریائی

او در یک خانواده کاملاً غیر مذهبی دیده به جهان نمی‌گشود! پرستار به صورت آویزان نگهش داشت و با همان ضربه اول بالاخره نه فقط دیده که کلاً به جهان گشود! هزار ماشالا از همان بچگی گوله نمک بود. هفده هجده سال است که مستقیم و غیر مستقیم کار صدا انجام می‌دهد. اعتقاد دارد خدا هم اولین بار با صدا با پیغمبرش حرف زده است! پس صدا بهتر است! ولی هوای تصویر را هم دارد. در حال حاضر کارگردانی میکند. برنامه سازی می‌کند. طنز می‌نویسد. تدریس می‌کند. انتقاد زیاد می‌کند. در رادیو بود الان نیستنش! در تلویزیون هم بود الان نیستنش! که خب این که نیستنش به نقد یا بی‌جنبگی برخی آقایان مسئول مرتبط نیست!

اجرا و بازیگری طنز را دوست دارد. اجرا و بازیگری طنز هم او را بسیار دوست دارد. به قول خودش ریجی و قرت الهی است! یعنی تعریف جدیدی از بسیجی و حزب اللهی. او مجری شب طنز انقلاب اسلامی است و در نطنز ۳ قطعه موسیقی هم اجرا کرده که شعر این قطعه را در ادامه می‌خوانید و می‌توانید خود ترانه را با اسکن کردن کد QR بشنوید. شعر این قطعه را خانم ملیحه رجایی سروده است.

ساقی یاغی

تو ساغی و تو یاغی کی بوده و باشی
شد کوه خیالت در آنی متلاشی
وای از سخن چیز تو و شیخ سبک سر
تو فتنه این فتنه این حجره حاشیه تراشی
حرفی نزن ای مخزن اشرار که هر بار
هی فتنه و آشوب به آفاق نیاشی
هرگز تو که دستت نرسید تا به ریاست
قانون سر جاش است چه باشی چه نباشی
آنم چو نهم سر با عفت و دختر
به رای همه ما لگد میزدید آخر
هشدار که آرامش ما را نخراشی
هی زور زدی تا که توی صندوقا جاشی
هی زور زدی تا که رییس جمهور ما شی
فکرم نمیکردی زمانی تو نباشی
سطل آشغال شهر شد از این غم متلاشی
گرزد بخود از دست تو تبریز لرستان
تا همسر توست همسر توست دکتر خلاق حواشی
گلهای بنفشی که روی جلبک سبز است
تکرار غلط بوده و بیهوده تلاشی
از دست کلیدم نرسد سوی تو سودی
اندوه ندارند که تو دعوت نباشی
چون نیستی اصلا تو براشان چو داداشی



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



رضا احسان پور

دهم مرداد ۱۳۶۴ در اصفهان به دنیا آمد. او هر چه بزرگتر می شد، درسش هم بهتر می شد. و اینگونه بود که تصمیم گرفت وارد رشته مهندسی شود. چند ترمی در دانشگاه صنعتی اصفهان مهندسی شیمی خواند. اما بعد از مدتی کنترل فرآیند و عملیات واحد را رها کرد و وارد عملیات طنز شد و به جمع ادبیاتی ها پیوست.

قرعه فال

خسته ایم از شعار تکراری
اندکی هم شعور می‌خواهیم
بعد از این جای طوطی حراف
عاملی مرده شور می‌خواهیم

کل اخبارمان گل و بلبل
گل و بلبل تراز گل و بلبل
خر شدن در مرام مان چون نیست
گوش کر چشم کور می‌خواهیم

با وجود تمام زیباییش
با واقعیت بزرگ شود زشت است
تلخ باشد ولی حقیقت را
ساده و لخت و عور می‌خواهیم

تا مگر با بخارتر بشود
صندلی‌هایشان و ما فیها
خالدون روی میز آقایان
دستگاه بو خور می‌خواهیم

ای که خاکی و مردمی بودی
حال از بچه‌های بالایی
ما برای گلایه‌ها گوشه
غیر از اهل قبور می‌خواهیم

نه فقط تحت امرتان هستیم
بلکه ما تحت تحت‌تان هستیم
قرعه فال معنی‌اش این نیست
منصبی جز ستور می‌خواهیم

بسمان است تو سری خوردن
مرگ بر مثل پاپتی مردن
زهرمان می‌دهید هم آن را
توی جام بلور می‌خواهیم

آه از این مرز پر گوهر یعنی
یک وجب هم به ما نمی‌ماسد؟
مسکن مهر شد نشد هر چه
مسکنی غیر گور می‌خواهیم

تا توانی دلی به دست آور
دل شکستن هنر نمی‌باشد
ما به قدر کفاف کم داریم
از شما جز قصور می‌خواهیم

ما که لب تر کنید می‌آییم
ما که در صحنه‌ایم یک عمری
وقت گیر و گرفتارمان گاهی
از شما هم حضور می‌خواهیم

خادم ملتید یا ثروت؟
عامل وحدتید یا وحشت؟
خواهشی سخت و غیر ممکن نیست
زندگی با غرور می‌خواهیم

قد کمان

هیچکس فکر جان مردم هست؟
یا به فکر روان مردم هست؟
احدی جز خدا از آن بالا
فکر سود و زیان مردم هست؟

شده حتی به قدر یک قوطی
فکر جا و مکان مردم هست؟
فکر به این کرده که امروزه
زندگی در توان مردم هست؟

گاه گاهی ز روی بیکاری
فکر کار جوان مردم هست؟
در خوشی‌های شرعی‌اش فکر
غصه بیکران مردم هست؟

پشت آن میز شکل تخت روان
فکر قد کمان مردم هست؟
انتخابات‌ها شعار این است
شغل یارانه خانه مردم هست

تا که رد شد خراز پل آرا
چیزی اصلاً از آن مردم هست؟
هست‌ها می‌شوند از دم نیست
جز عدم در جهان مردم هست؟

از رجال سیاسی خاکی
یک نفر در میان مردم هست؟
یا فقط گرد و خاک آقایان
دائماً در مزان مردم هست؟

لا به لای خطابه‌ها دیگر
جمله‌ای از زبان مردم هست؟
یا از نفت‌ها که می‌گفتند
قطره‌ای لای نان مردم هست؟

دست بالا گرفته‌ام انگار
نانی اصلاً دهان مردم هست؟
مانده‌ام چند سال دیگر هم
ردی از دودمان مردم هست؟

بگذریم از نبودن و بودن
اینکه امن و امان مردم هست
اینکه اصلاً ستاره بختی
داخل کهکشان مردم هست

اینکه مانند فیلم‌ها جشنی
آخر استان مردم هست
خنده توی عکس را ول کن
خنده‌ای بر لبان مردم هست؟



برای تماشای این استندآپ کد QR را
اسکن کنید.



محمد حسین علیان

محمد حسین طلبه پایه ده حوزه علمیه قم و کارشناسی ارشد تاریخ تشیع است. از بچگی شعر زیاد می‌گفته بخصوص از نوع مسخره بازی‌اش! او با ورود به حوزه علمیه شعر را جدی می‌گیرد و به گفته خودش هر چه جدی‌تر شعر می‌گفته شعر جدی‌اش کمتر می‌شده و طنزش بیشتر. نوکی به همه قالبها زده و همه را امتحان کرده، از شعر به داستان، از داستان به نثر و... بعد هم سراغ موضوعات رفته و چرخه در آنها زده و به طنز دینی رسیده است. در آخر هم بعد از عضویت در باشگاه طنز انقلاب، دبیری هفته نامه شبستان، اولین نشریه طنز دینی را به عهده دار بوده است. او چند کتابچه طنز نماز در نوبت چاپ دارد.

مناجات محمد بن سلمان

بسم الله القاسم الجبار، خالق الاشخو و الكفتار
ولحمد لله الذى جعل وسعتنا فى العرض، شهرتنا فى القرض
و پارگينا فى الدرز

و السلام على امپراتورتورى آل السعود، خلف صالح قوم
الشمود، ولد حرام الاسرائيل اليهود، اصلا چى چى بود.
العالمون بالعلم الجاهليت، و المومنون بالكفر و التكفير. و
لا يكون هذا الا بكمك المموشك المكشكشين و مشاركة
المشركين و جُعَلَقَةِ الْمُتَمَلِّقِينَ و قهقهة الله و ضَحَكَته عليه.
و نحن من آل السعود، صاحب القلب الثقلى، معدة معدن،
حلقوم فروغون. روده هم كه روده. و نحن به معنى الواقعى
الكلمه زبون.

و السلام على الريش الى ناف، شيخ العلاف، ابوالانحراف،
پدر علم گاف، الحراج ٥٠٪ آف، الابوبكر البغدادى، موجود
الزبادى، پى اچ دى التفكرات الحادى. و رحمت الترامپ و
شفقاته عليه.

و السلام على اصحابه و دولته، بچتنا الشيطون التهتغارى.
عروسك الانفجارى. مبارزانتجارى، كه فى البيت صداش
ميزند: انت حارى؟ و هو الداعش قتله يسير، عقله يه سير.
ييعبعون (بع بع ميكنند) فى المرتع اليواس آ. و بچرچرون فى النهار
و يتتروون فى الشام. و يپت متون (مصدر پتامت) فى الرياض.
و السلام على ملت الدراكولا، صاحب الامتياز الكوكاكولا،
عشيره الكاگولا، من بقايای آدم خواران آگولا آگولا. و هو
اسرائيل الذين سكت القائلون لنفرتهم و هلك الناس لنكبتهم
و فحش الناس لعمتهم. و شربت النار و نان بركاته عليه.
و السلام على الترامپ و السلام على وزيره و وزيره و رويه و
همه اش ارواح عمه اش.

يا ترامپ! يا من هو صلاحه فى سلاحه، و فى ذراته مضرات
و فى نفراته تنفرات.

يا من هو، يا هومن. حالت سوم ندارد. و هذا همان اين همانى.
يا ربى! يا ترامپ! إن كان الايران صاحب الافسران الجنگ
النرم، فنحن صاحب الافسران النرم الجنگ! الداعش الذى
تصويره فى الرسانه فرمانده المهيمن (قدرتمند) و فى المعركة
سودابه المهيمن؛ فبحق الداعش احفظ الداعش و فإذا جاء
الازاله ذهب الداعش الى الزباله. و هب لى صبرت على الزباله
و كيف أصبر على الازاله.



برای شنیدن صوت این متن کد QR را
اسکن کنید.



امیر معظمی گودرزی

امیر در آخرین روزهای اسفند ۷۳، در بروجرد، در روزهایی که مادرش داشت خانه تکانی میکرد یکپهو دیده به جهان گشود. از چهارده سالگی با خواجه حافظ رفیق شده و هوای خواب آلود شیراز را گرفت. تا ۲۲ سالگی شعر عاشقانه می گفت، تا بلکه مادرش برایش آستین بالا بزند. تقریباً یک سال است که متاهل شده برای همین به شعر طنز روی آورده!

به میدان آمده جمعی برای آب و نان خود
از آن ور کرده آماده عدو تیر و کمان خود
اگرچه قشر مستضعف برای حفظ جان خود
کند یک شعر آماده گذارد در دهان خود
ولی گویا در آرامش یکی اخبار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید

یکی انداخته بر گردنش زنجیر استکبار
و آن یک هست در دستش دوتا تصویر استکبار
کمین کرده ست در میدان الاغ پیر استکبار
گهی الله اکبر می شود تکبیر استکبار
بی بی سی آمده از مردمی بیزار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید

گرانی های پی در پی نشان از فتنه ای دارد
چو گندم های ملک ری نشان از فتنه ای دارد
شلوگی های هفت دی نشان از فتنه ای دارد
طرفداری وی او ای نشان از فتنه ای دارد
بین دشمن چگونه واضح و تبار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید

خداوندا بکش من را که جان کندن نمی خواهم
بین آقای روحانی دگر مسکن نمی خواهم
نه ماشین و نه یارانه نه دیگر زن... نمی خواهم
فقط یک تکه نانی بود آن هم من نمی خواهم
دلم تنگ است و شعری از غم بسیار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید

بین از آن طرف جمعیتی اوباش می آید
گروهی فتنه گر، بی خانمان، فحاش می آید
یکی در پرده و آن دیگری هم فاش می آید
برای خوردن یک دیزی بزپاش می آید؟
شعار سبزپوشان را چه با اصرار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید

شده سرمایه داری این زمان آقای مستضعف
نشسته بچه یارو به مسند جای مستضعف
در آمد جان آقا زاده ها بابای مستضعف
بود در راه این نهضت همیشه پای مستضعف
کند فریاد و از کابینه ای کم کار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید

دوباره داد خواهم زد نبرد انقلابی را
تسامح می کند بیچاره فرد انقلابی را
نیندازد ز پا این فتنه مرد انقلابی را
روایت می کند این شعر، درد انقلابی را
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید
حیاتی مثل سابق از در و دیوار می گوید



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



ملیحه رجایی

رأس ساعت ۲۳ و ۲۹ دقیقه روز ۲۹ بهمن ۱۳۹۳ عباس احمدی وی را کشف کرد و ستود. آن زمان عباس احمدی او را به خاطر شعری تشویق کرد و از او خواست که تا می‌تواند بخنداند. وی هم این نصیحت را گوش کرد و به کار شعر گفتن و خندانیدن مشغول شد. وی که طنز را به طور جد از ماه انقلاب شروع کرد انقلاب دستش را گرفت و روانه باشگاه طنزش کرد و اینگونه شد که در این محفل رویت شد.

در تلاشیم و گرم اقدامیم

گاه گاهی مقاومت کردند
اشتباهی مقاومت کردند
توی هر حزب و دسته و باند و
هر جناحی مقاومت کردند
برخیالات و آرزوهای شیک
واهی مقاومت کردند
گاه بسیار جدی و گاهی
با فکاهی مقاومت کردند
«رهبری» اقتصاد را می‌گفت
تا بخواهی مقاومت کردند

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم

خوب و عادی مقاومت کردند
اجتهادی مقاومت کردند
دوستی با رکود بستند و
بر کسادی مقاومت کردند
هی بنر، کنفرانس، هی اخبار
هی نمادی مقاومت کردند
در اینستاگرام و در توییتر
هم ستادی مقاومت کردند

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم

نازنازان مقاومت کردند
دلنوازان مقاومت کردند
شد جدا نادر از زنش سیمین
فیلمسازان مقاومت کردند
دوستان دلاور سیما
سرفرازان مقاومت کردند
و سلبریتی‌ان رعیت دوست
جانگدازان مقاومت کردند
سینما، باجه، کن، فروشنده
باندبازان مقاومت کردند

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم

تاتی تاتی مقاومت کردند
کنتراتی مقاومت کردند
نفت را خام خام لمباندند
صادراتی مقاومت کردند
خط چشم و رژ و کرم پودر و...
وارداتی مقاومت کردند
دولت و ملت آنقدر جورند
قاطی پاتی مقاومت کردند
عده‌ای هم که توی زنداند
تلیاتی مقاومت کردند
ژنشان خوب و آی کیو بالا
همه ذاتی مقاومت کردند

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم

التماسی مقاومت کردند
دیپلماسی مقاومت کردند
ما که دلخوش به offها بودیم
اختلاسی مقاومت کردند
با حقوقی به قدران میلیون
تا پاپاسی مقاومت کردند
هر وزیری صفای خود را داشت
اختصاصی مقاومت کردند
عاشق شعرهای ما هستند
هی حماسی مقاومت کردند
رهبری حرف اقتصادی زد
هی سیاسی مقاومت کردند

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم

ما کذایی مقاومت کردیم؟!
نه! خدایی! مقاومت کردیم
در پرادو، نه! بلکه در اتوبوس
سریایی مقاومت کردیم
ریزگرد سمج که می آمد
ما هوایی مقاومت کردیم
فهم مان قدر دولتی ها نیست
روستایی مقاومت کردیم
قهوه خور می شوند شهری ها
روی چایی مقاومت کردیم
این که چیزی نبود ای عاقا
با مشایی مقاومت کردیم

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم

با نداری مقاومت کردیم
زار و خواری مقاومت کردیم
دولت خبره می گرفت از ما
هی سواری، مقاومت کردیم
می خورند و همیشه می باشند
متواری مقاومت کردیم
سرمان خلوت است و چون هم نیست
هیچ کاری مقاومت کردیم
دولت قبل هم که می آورد
بدبیاری، مقاومت کردیم
البته حال که رکودی نیست
افتخاری مقاومت کردیم

در تلاشیم و گرم اقدامیم
غوطه وردر بهشت برجامیم



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



ناهید رفیعی

۲۵ شهریور سال ۱۳۴۸ در مشهد، با فاصله یک کوچه با حرم، به دنیا آمد. از بزرگترین آرزوهایش این بود که یک هفته دیرتر به دنیا می آمد تا مجبور نمی شد یک سال زودتر به مدرسه برود! در تهران تاریخ خوانده و از سال ۷۲ در محافل شعر، از جمله محفل شعر حوزه هنری شرکت کرده.

نویسندگی برای یک برنامه رادیویی در رادیو شیراز و نویسندگی در مجله زن روز انتشارات کیهان را در کارنامه کاری اش دارد. وی همچنین از برگزیدگان چهاردهمین همایش ادبی سوختگان وصل با موضوع شهدای مدافع حرم بود.

باشمايم!

آهاي آقا منم، من باشمايم
غريبه نيستم من! آشنايم
هموني كه شعار سبز مي داد
من بيچاره يك لا قبايم

هموني كه مي گفت تكرر خوبه
نمي مونم ديگه بيكار، خوبه
هموني كه مي گفت اوضاع رديفه
تو باشي وضع كاروبار، خوبه

هموني كه بنفشش كرده بودي
رو آب جوب، نقشش كرده بودي
تو شبهاي شلوغ انتخابات
مته روزنامه پخشش كرده بودي

حالا برگشتم امروز تو خيابون
يه آش داغ آوردم براتون
مي خوام واسم بگي، تدبيراييه؟
چقد گرده خدائيش چرخ گردون

نه تيپ ويكلي پروار دارم
نه صدا پوشه آمار دارم
نه آتيش مي زنم بانك هاي شهرو
نه با سطل زباله كار دارم

آهاي آقاي ويلا تو لويزون
نشستي پشت ميز، ريلكس و ميزون
بذار فريادمو دنيا بفهمه
پشيمونم، پشيمونم، پشيمون

صدامو مي شنوي از مشهد و قم
نمي شه اين صداها بعد از اين گم
مي خوام من داده هامو پس بگيرم
منم من، خشم اين روزاي مردم

مي گم اينو توي گوشت بمونه
غم من اين روزا سوداي نونه
تو گوشم دخترم با بغض مي گه
بابايي سفره مون نامهربونه

فتنه

فتنه لایه به لایه سبز و بنفش
فتنه مثل پیاز می ماند
فتنه بابای مسجد بوق است
فتنه گاهی نماز می خواند

فتنه مثل زنان آبستن
هی و یارش به ترشی و شوری است
گاه گاهی هوای خون دارد
گاه دلتنگ گنجی و نوری است

فصل فتنه همیشه ثابت نیست
شاید اصلاً تناسبی باشد
جدول ارتباط او با فصل
به گمانم تناوبی باشد

فتنه سودای دکتری دارد
دائماً توی سلف دانشگاه است
تزش آماده ارائه شده
در خصوص طبایع خرها

نوع سبزش تداعی جلبک
با بنفشش، زرشک هم رنگ است
بس که روح تنازعی دارد
بین سبز و بنفش هم جنگ است

فتنه هشتاد تا پدر دارد
مادرش را که می شناسی تو!
سگ زرد و شغال یادت رفت؟!
چقدر گیج و بی حواسی تو!!!



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



سید حمید علیزاده

او قرار بود در ۱ خرداد ۷۱ به دنیا بیاید اما یادش رفت! بنابراین با یک ماه تاخیر در ۱ تیرماه متولد شد. سید مقاطع تحصیلی را شانسی شانسی گذراند تا اینکه در دانشگاه وارد رشته ادبیات عرب شد. او پس از گذشت یک ترم فهمید چه خطبی کرده اما چون دیگر کاری ازش ساخته نبود و با توجه به اصل لذت وارد دنیای طنزنویسی شد. او پس از اینکه عرصه نثر طنز را به ابتذال کشید، قصد داشت همین کار را با نظم هم انجام دهد. اما با ممانعت و مخالفت شاعران طنز رو به رو شد. پس به ناچار راهی دیار استندآپ کمدین‌ها شد. افراد بسیاری کوشیده‌اند تا به او بفهمانند که در «خود نمکدان پنداری» در گمراهی آشکار است ولی همگی ناکام مانده‌اند! او کلاً موجودی بیخیال بوده و حافظه‌اش کمتر از ماهی است. در زندگی‌اش فقط از یک نفر کینه به دل دارد و آن هم آرسن ونگر است! سید حمید با استندآپی، از اغتشاشات مشهود گفت. برای دیدن استندآپ او کد زیر را اسکن کنید.





یاسر پناهی فکور

متولد دی ماه ۱۳۶۳ در شهرری، و از ۱۰ سالگی ساکن شهریار تهران است. متاهل و دارای دو فرزند دختر. در دانشگاه ژنتیک خوانده است، اما فعالیت‌های فرهنگی دارد. او مؤسس و مدیر یک مدرسه غیردولتی تقریباً اسلامی در باغستان شهریار است. از کودکی یکی از سرگرمی‌هایش مشاعره با پدر بوده و پدرش برای مناسبت‌های انقلابی شعر هم گفته است.

نادر و نایاب

در کاسه چه مقدار مگر حوصله دارند؟
آرام ولی در دلشان ولوله دارند
تنها به کنار تن هم سلسله دارند
هم وحشت و ترس از زدن زلزله دارند
هم اینکه غم گشنگی عائله دارند
مردم گله دارند

گر گوشت مرغان بشود نادر و نایاب
شاید بتوان از غمش آورد کمی تاب
بیدارم و یا دیده‌ام این را وسط خواب؟
من رعیتم و تخم فلانی شده ارباب
دیر است مدیرا به فغان همه بشتاب
خالی شده بشقاب

هر وقت زدم داد زد درد شکم و نان
گفتند شدی ضد ولی دشمن ایران
از فتنه بری هستم و همواره گریزان
در راه ولی و وطنم عرضه کنم جان
گور پدر هر که به فتنه شده بنیان
لعنت به دوچندان



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



محمدرضا شکیبایی زارع

در یکی از روزهای گرم تیرماه سال ۱۳۷۵ و در تهران به دنیا آمد. در همان چند روز اول بود که نامش را محمدرضا گذاشتند و از آنجا که که معلوم بود آدم صبوری است، نام خانوادگی اش را شکیبایی گذاشتند (البته پیش از ربط داشتن به صبر، نام خانوادگی اش به تصمیم جد مرحومش بستگی دارد). وقتی به دنیا آمد آنچنان بلند گریه می کرد که همه فکر کردند قرار است لااقل تبلیغاتچی مغازه ها و بازار روزها شود. اما دست روزگار او را به وادی طنز و طنازی پرت کرد.

ساندویچی

مردم هر گوشه اینجا مرا می خواستند
نه به همراه کسی، تنها مرا می خواستند

قیطریه، زعفرانیه، همه تجریشیان
خوش به حالم مردم بالا مرا می خواستند

آتش سطل زباله شاهد این حرف بود
با تمدن های این دنیا می خواستند

پادشاه مرده ایران به همراه زنش
باورش سخت است خب، اما مرا می خواستند

هم بنی صدر عزیز و هم ملک شاه رفیق
همرهان ملک USA مرا می خواستند

ختم ها رفتم که بعدش مرده هایی زنده شد
زین سبب استاد عرفان ها مرا می خواستند

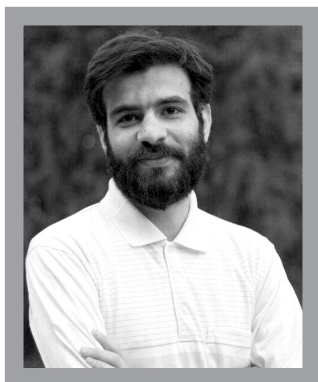
چون صدای روزهای بهتر فردا شدم
از همه رادیوها «فردا» مرا می خواستند

ساندویچی رفته ای را دیدمش شد بازداشت
چون کنار خوردن پیتزا مرا می خواستند

کشورم تحریم شد بعد از نه دی، ظاهراً
دولت آزاد آمریکا مرا می خواستند



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



محمد اسدی

وی در سال ۱۳۷۲ و در خانواده‌ای متوسط و مذهبی به دنیا آمد. از آنجایی که همه مشاهیر در خانواده‌ای متوسط و مذهبی به دنیا می‌آیند، تصمیم گرفت آدم مهمی شود. از همین رو، صبح تا شب، گل گویک بازی می‌کرد تا فوتبالیست معروفی شود. پس از پرده برداری آقای بهرام شفیع از مافیای فوتبال، در برنامه هیجان انگیز «ورزش و مردم»، تصمیم گرفت بی خیال فوتبال شود. او در ادامه تصمیم گرفت یک دانشمند مهم شود و چیزی را اختراع کند. فلذا وارد مدرسه تیزهوشان شد. او پس از تحقیقات فراوان، متوجه شد که برق، گاز، آب، تلفن و کلا هرچیزی که برایش قبض صادر می‌شود، قبلا اختراع شده است. وی در حال پیمودن تحصیلات دانشگاهی در رشته معماری بود که ناگهان با باشگاه طنز انقلاب آشنا شد. اشک در چشمانش حلقه زد و همه خاطرات دوران زندگی‌اش حتی بهرام شفیع- پیش چشمش آمد و فهمید اینجا همان جایی بوده است که از بچگی دنبالش بوده است. او در جشنواره‌های طنز دکتر سلام و قمپز، موفق به کسب عنوان سومی و دریافت مجوز ورود به لیگ قهرمانان شده است!

شاهزاده من

کله ظهر است. مامان فرح، بالای سرم نشسته است و هی می‌گوید: «شاهزاده من! اعلیٰ حضرت! پاشو مامان برات تخم مرغ عسلی درست کرده.» هنوز خوابم می‌آید. ولی تخم مرغ عسلی دوست دارم. بلند می‌شوم.

تخم مرغم را که می‌خورم مامان فرح می‌گوید کمی برایم شاه بازی کن. روی صندلی می‌ایستم. سینه‌ام را جلو می‌دهم و با صدای بلند می‌گویم: «من! رضا پهلوی! شاهنشاه ایران! به زودی در تهران خواهم بود.» همسایه بغلی با مشت به دیوار می‌کوبد. صدایم را پایین می‌آورم. «مردم ایران! انتظارها به پایان می‌رسد.» صدای زنگ در می‌آید. می‌گویم «نگهبان‌ها! درها را باز کنید!» مامان فرح، پخی می‌زند زیر خنده. من هم می‌خندم و می‌روم در را باز کنم.

هوشنگ خان است. می‌گوید ایران شلوغ شده است و همه خواهان بازگشت شاهنشاه هستند. فیلمی را نشانم می‌دهد که در آن ۸۰ میلیون نفر ایرانی که نه، ۸۰ هزار نفر هم که نه، ولی ناموسا ۸۰ نفری بودند که شعار می‌دادند: «رضا شاه! روح شاد!» یاد پدر بزرگ افتادم. غرور تمام وجودم را فرا می‌گیرد.

می‌خواهم یک بلیط هواپیما برای ایران تهیه کنم. پول ندارم. از مامان فرح، پول دستی طلب می‌کنم. نمی‌دهد. می‌گویم قرض! می‌گوید ندارم. می‌روم سرچمدان بابا. فقط یک عرق گیر باقی مانده. می‌خواهم بردارم که مامان جلویم را می‌گیرد. بغض می‌کند و می‌گوید: «بوی زیر بغل باباتو می‌ده.»

به هوشنگ خان دستور می‌دهم که خودش برود یک بلیط ایران برایم بخرد. خودم هم می‌نشینم و نطق پادشاهی‌ام را می‌نویسم:

«ملت شریف ایران!

من شما را نجات خواهم داد. با ورود من، مرغ‌ها چند برابر تخم خواهند گذاشت. اصلاً دستور می‌دهم که خروس‌ها هم تخم مرغ بگذارند. اصلاً اگر کفاف نداد خودم، دست به کار خواهم شد. جمشیدخان هم یک مرغ دارد که روزی سه تا تخم می‌گذارد.»

جمشید خان از راه می‌رسد. فیلم دیگری نشانم می‌دهد. مردم می‌گویند: «مرگ بردیکتاتور» مرتیکه‌ها ما را مسخره کرده‌اند. روح پدر بزرگ به عذاب می‌افتد. کودکی در کوچه در تنور می‌اندازد.



مینا گودرزی

نامش مینا و نام خانوادگی‌اش مانند اکثر بروجردی‌ها، گودرزی است. وی در دهمین روز از دهمین ماه سال یکهزار و سیصد و شصت و شش متولد شده و از همان کودکی سودای شاعر شدن را در سر می‌پرورانده است. او یک سال پیش، تالابی می‌افتد و وسط شاعران باشگاه طنز انقلاب و تند و تند از آنها چیز یاد می‌گیرد و بالاخره یک روز موفق به شعر گفتن می‌شود. نامبرده قصد طی کردن دوتا یکی پله‌های ترقی را دارد، فقط برایش دعا کنید که زمین نخورد...

طرز تهیه ی آتش فتنه

در ابتدا عقاید پر پر اضافه کن
مُشتی شعار بی در و پیکر اضافه کن

از این وفور نعمت اجناس خارجی
دستان پشت پرده از آن و اضافه کن

چون سد راه بوده همیشه زیادی اش
عقل و نوار حافظه کمتر اضافه کن

آهنگ نظم جامعه آهنگ بیخودی ست
یک ریتم فالش سکسکه آور اضافه کن

در راه آرمانی آشوب فرت و فرت
کمپین سد کوچه و معبر اضافه کن

یک دسته «سبزی» غلط انداز و بی اثر
چیزی شبیه برگ چغندر اضافه کن

آتش برای پختن این آتش لازم است
سطل زباله، تایر پنچر اضافه کن

وقتی که بوی گند فسادش بلند شد
فورا کمی عصاره بو بر اضافه کن

ایضا برای تندى و تیزی مزه اش
از پشت سر تو تیغه خنجر اضافه کن

رونق بده به قُل قُل این کسب و کار شر
بی حد، بدون قاعده شر خر اضافه کن

بعد از زمان پخته شدن، آتش فتنه را
در کاسه سیاست لب پر اضافه کن

حالا برای مبحث تزئین روی آن
هی نطق های کشکی نو بر اضافه کن

تا وا شود زبان دراز منافقین
یک شانه تخم تازه کفتر اضافه کن

البته قبل خوردن این آتش دیر هضم
داروی ضد نفخ در آخر اضافه کن



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



امین شفیعی

متولد آذر ماه ۶۶ است و خود را
اهل ایران میدانند! چون اصالتی
بوشهری، پدری آبادانی، و مادری
بروجردی دارد. متولد اراک است و
در شیراز بزرگ شده و در شهر قم
سکنی و همسرگزیده یا برعکس!
شعراز عنفوان کودکی به وی روی
آورد و وی در وی شتافت تا اینکه
اخیرا متوجه شد نمک درونش را
می‌تواند به طنز بگمارد. لذا سابقه
طنزایشان ایزلودینگ...

مرفه درد

خبری دارم از منابع زرد
از گروهی مرفه بی درد
برسد تا به دست فرد به فرد
آی مردان خسته خونسرد!
چه نشستید؟ خلق شورش کرد!

نه کسی از امید دل برداشت
نه به تکرار اعتراضی داشت
یا به آن کس که تخم لق می کاشت
یا به برجام که خدا آورد
چه نشستید خلق شورش کرد

درصد ما چهارتا باشد!
معدده مان هم خوش اشتها باشد
هر چه پول است سهم ما باشد
چند سوراخ نیز وقت نبرد
چه نشستید؟ خلق شورش کرد!

هر کجا که تجمعی بشود
یکی از ما به سوی آن بدود
و دو سه تا شعار هم بدهد
می رود توی لیست دست آورد
چه نشستید؟ خلق شورش کرد!

حد نداریم اگر چه محدودیم
وسط آتش ماست مشهودیم
گر چه کلا چهل نفر بودیم
بیشماریم بی برو برگرد
چه نشستید؟ خلق شورش کرد!

همه چی باب طبع رفت به پیش
خبر آمد که گشت صادر فیش
می کشیدیم جوج را در نیش
ریخت بر کلمان ولی یخ سرد!
چه نشستید که ۹ دی شد



برای شنیدن صوت این شعر یا شعر کد QR را اسکن کنید.



سید محمد صفایی نویسی

سال ۱۳۴۹ در روستای نویس، روستایی از توابع استان قم به دنیا آمد. فوق دیپلم دارد و از سال ۱۳۸۴ وارد عرصه شاعری شد. شعرهای آغازینش آئینی بود. در گذشته چند رباعی و سروده طنز داشته است. او بعد از آشنایی با باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی، سرودن اشعار طنز را خیلی جدی آغاز کرد.

رفته بودم سینما، از بس زخم اصرار داشت
بینوا گویا که با اهل هنر دیدار داشت

يك جوان لاكچري آمد کنار ما نشست
لاي انگشتان خود از بخت بد سیگار داشت

دود آن را سمت مردم می فرستاد و سپس
با همه قصد نزاع و حمله، لا کردار داشت

ارتباط بین مغزو پوششش اینگونه بود
انتلکتوآل بود و تیپ ناهنجار داشت

حلقه‌ای در گوش و غرق خال کوبی تا کمر
خشتکش تا زیر زانو، ظاهرا شلوار داشت

توی گوشش هدفنی اندازه چند speaker
جای گردنبند هم زنجیر نه! افسار داشت

از دهانش دائماً الفاظ زشتی می پرید
فحش‌هایی غالباً بی پرده و کسدار داشت

راستی از حسن او یک نکته، او از آنگولا
چندتایی جایزه، هم سطح با اسکار داشت

در تعجب مانده بودم این هنر خراز کجاست
یا بدنبال چه چیزست و چه در پندار داشت

او که در مغزش به جای اندکی عقل و شعور
نقشه از فرهنگ و رنگ و پوشش اغیار داشت

گفتم اینجا هر کسی که دود کرده، دود شد
دیده است آزار اگر یک ذره هم آزار داشت

تا نداده دودمانت را به باد این دودها
فکر کاری کن که حرفم جنبه هشدار داشت

می‌دوید این سو و آن سو چشم‌هایش بی امان
زیر لب غرید گویا عمه‌ام را کار داشت

ناگهان آمد کنارش دختری با افتخار
بود فیلمی زنده خود، از بس ادا اطوار داشت

همسرم مثل آباژور پیش چشمانم نشست
می‌شنیدم که مرتب بر لب استغفار داشت

بی خیال سینما من که از آن شب تا به حال
می‌نشینم پای هر چرتی کانال چار داشت



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

محفل نقطه ۳

باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب
اسلامی در فضای مجازی

📧 Rahrahtanz.ir

📍 @tanzym

📍 @nimkatetanz

📍 @rahrahtanz

📍 @vatanz_ir

📍 @chasb_e_zakhm

📷 @_chasb_e_zakhm

📷 @rahrahtanz

📺 @tanzym_channel

🌐 @rahrahmedia

💬 @tanzeem

🌙 @tanzym_ir